

# قلب عریان

دفتر خاطرات شارل بودلر

برگردان:

عظیم جابری



نشر درون

## فهرست

۷	دفتر اول: بارقه‌ها
۳۳	دفتر دوم: قلب عربان

حتی اگر خدا وجود نداشته باشد، مذهب همچنان مقدس و الهی است.  
خدا تنها موجودی است که برای حکمرانی حتی نیازی به وجود داشتن ندارد.  
آنچه که با روح خلق شده زنده‌تر از ماده است.  
عشق یعنی میل به خودفروشی. حتی آن لذتِ اصیلی نیست که بتواند به  
خودفروشی تقلیل یابد.

در یک نمایش، در یک مهمانی رقص، هرکس از همه لذت می‌برد.  
هنر چیست؟ خودفروشی.

لذت در میان جمع بودن بیان اسرارآمیز لذت بردن از ازدیاد عدد است.  
همه چیز عدد است. عدد در همه چیز هست. عدد در فرد هست. مستی یک  
عدد است.

میل تمرکز سازنده در انسان پخته باید جای میل به هدررفتن را بگیرد.  
عشق ممکن است از احساس سخاوتمندانه‌ای سرچشمه بگیرد: میل به  
خودفروشی؛ اما دیری نمی‌پاید که میل به مالکیت آن را خراب می‌کند.  
عشق می‌خواهد از خود بیرون شود، با قربانی‌اش درآمیزد، همچون فاتح با  
مغلوب، و با این حال امتیازهای فاتح را حفظ کند.

خوشی‌های کارفرما توأمان به فرشته و مالک شبیه است. نیک‌خواهی و

درنده‌خویی. این‌ها حتی از سکس و زیبایی و نوع حیوان مستقل است.

ظلمات سبز در شب‌های شرعی فصل زیبا!

ژرفای عظیم اندیشه در اصطلاحات عامیانه، سوراخ‌هایی که چند نسل از مورچه‌ها حفر کرده‌اند.

قصه‌ی شکارچی، در رابطه با پیوند نزدیک درنده‌خویی و عشق.

\*

زنانگی کلیسا، به‌عنوان دلیل قدرت تمام‌وکال‌اش.

رنگ بنفش (عشق فروخورده، اسرارآمیز، پوشیده، رنگ راهبه‌ها).

کشیش عظیم‌الشان است، زیرا به جماعت چیزهای عجیبی را می‌باوراند.

این که کلیسا می‌خواهد همه کار بکند و همه‌چیز باشد، قانون روح انسان است.

مردم سلطه‌پرست‌اند.

کشیشان خادمان و متعصبان تخیل‌اند.

منبر و محراب، ضرب‌المثل انقلابی.

! . ژ. یا زن ماجراجوی دلربا!

مستی مذهبی شهرهای بزرگ. - وحدت وجود.

من یعنی همه؛ همه یعنی من.

گرداب.

\*

فکر می‌کنم قبلاً در یادداشت‌های ام نوشته‌ام که عشق شباهت بسیار زیادی به شکنجه یا عمل جراحی دارد. اما این ایده را می‌توان به تلخ‌ترین شکلی بسط داد. هرچند که دو عاشق بسیار شیفته‌ی هم باشند و مملو از میل متقابل، همیشه یکی از آن‌ها آرام‌تر یا خویشتن‌دارتر از دیگری است. این آقا یا خانم نقش جراح یا جلاد را دارد؛ آن دیگری سوژه است، قربانی. این آه‌ها، پیش‌درآمدهای تراژدی رسوایی، این ناله‌ها، فریادها، خس‌خس‌ها را می‌شنوید؟ کیست که آن‌ها را بروز نداده باشد، کیست که آن‌ها را به‌زور بیرون نکشیده باشد؟ و چه چیزهای بدتری در کار شکنجه‌گران سخت‌کوش می‌بینید؟ این چشمان کلایسه چون چشمان خوابگردان، این اندامی که ماهیچه‌هاشان گویی تحت تأثیر پیل الکتروشیمیایی، مستی، هذیان یا افیون منقبض و استوار می‌شود، یقیناً در سهمگین‌ترین نتایج‌شان هم مثال‌هایی چنان فجیع و چنان عجیب پیش روی‌تان نخواهد گذاشت. و چهره‌ی انسان که اُویدا تصور می‌کرد برای بازتاباندن ستارگان شکل گرفته، اینک صرفاً نمودی از درنده‌خویی جنون‌آسایی را نشان می‌دهد، یا در نوعی مرگ عضلات‌اش آزاد و رها می‌شود. زیرا یقیناً فکر می‌کنم با به‌کاربردن واژه‌ی خلسه برای این نوع تلاشی، به مقدسات بی‌حرمتی کرده‌ام.

بازی هولناکی که یکی از بازیگران‌اش باید تسلط بر خویشتن را از کف بدهد! یک بار شاهد این پرسش بودم که والاترین لذت عشق چیست؟ یک نفر طبیعتاً پاسخ داد: پذیرای آن شدن؛ و یکی دیگر: وقف کردن خود. شخص دوم گفت: لذت غرور! و شخص اول: لذت تواضع! هر دوی این هرزه‌گویان همچون کتاب پیروی از عیسی مسیح<sup>۱</sup> صحبت می‌کردند. - سرانجام، خیال‌باف

1. Ovide  
2. Imitation de Jésus-Christ

۱. اواخر بهار، تابستان، و اوایل پاییز. م.  
۲. شاید صحبت از عنوانی برای رمانی است که بودلر در ذهن داشت: دیوانه‌ی عاقل و ماجراجوی زیبا.